

ابوالفضل علیدوست ابرقویی

حرفی از آن هزاران...

... در دام خواهد افتاد

چندروز پیش از جمله خبرهای داغ داغ این بود که مردی در مشهد چندین دختر بچه را اغفال و قربانی هوس‌های خود کرد؛ اما سرانجام دستگیر شد و سرخود را فدای خواهش‌های نفسانی‌اش نمود. باید گفت: کسی می‌تواند عمق تلاش نیروهای انتظامی را در دستگیری چنین افرادی درک کند که تا حدودی به اقدامات لازم آگاه باشد. عموم مردم معمولاً خبر را می‌خوانند و رد می‌شوند و نمی‌خواهند بدانند که نیروهای انتظامی از چه ردپایی برای دستگیری این‌گونه افراد استفاده می‌کنند و اصولاً کسی هم از آن‌ها انتظار ندارد که در این بخش از ماجرا کند و کاو کنند. ضمن اینکه این آدم‌های شرور در ردگم کردن قضایا توانمند هم هستند و بعضاً تا مدت‌ها در قالب مجرمان یقه سفید - یعنی مجرمانی که ظاهری موجه و موقر دارند - در میان مردم زندگی می‌کنند. البته سنت الهی بر آن است که «لاشه برای همیشه زیر برف نخواهد ماند». این افراد هم با وجود همه استعدادی که در زمینه ردگم کردن و «ماست مالی کردن» برخی از اقدامات خود دارند، از آنجا که پرداختن به هوس‌های شیطانی چشم و هوش آن‌ها را کور می‌کند، گاه با یک اشتباه فاحش که مرتکب می‌شوند، راحتی در دام می‌افتند و معمولاً ابتدا مقاومت می‌کنند، اما سرانجام در برابر واقعیت چاره‌ای جز تسلیم ندارند. در داستان‌های قدیمی آمده است که مارگیری با وجود مهارت فراوان در گرفتن مارها با بالآخره خود طعمه زهر کشنده یک مار شد. این‌گونه قضایا اگر حکایت و داستان هم باشد، گویای معامله متقابل است که طبیعت با انسان‌ها در یطن خود دارد. آری «مارگیر را بالآخره مار خواهد کشت» آدم‌های خلاف نیز نهایتاً در دامی می‌افتند که خود بر سر راه دیگران نهاده‌اند.

به این مرد بنگرید!

با آنکه دین اسلام به دلیل انطباق با فطرت الهی انسان مورد پذیرش عموم مردم قرار گرفت؛ اما عموماً اطرافیان رسول خدا (ﷺ) کسانی بودند که از لحاظ مادی آدم‌های ضعیفی به حساب می‌آمدند. بالعکس دشمنان آن بزرگوار، عموماً آدم‌های پولدار و ثروتمندی بودند که ظهور اسلام را بر ضد منافع خود می‌دیدند. اما با این همه گاه بر می‌خوریم به افرادی که از خانواده‌های ثروتمندی بودند و جالب توجه این که آن‌همه ثروت و دارایی را پشت پا می‌زدند. طبیعی است که پاداش چنین کسانی بیشتر از دسته اول خواهد بود؛ زیرا این‌ها از امتحان بزرگی سرفراز بیرون آمده بودند. از جمله این افراد «مصعب بن عمیر» است که از خانواده‌ای ثروتمند بود و چون اسلام آورد، مورد بی‌مهری اطرافیان قرار گرفت و از سوی آن‌ها طرد گردید. روزی در حالی که یک پوست دباغی نشده به عنوان تن پوش در برداشت، خدمت رسول خدا (ﷺ) رسید. رسول خدا (ﷺ) در این حال به اطرافیان فرمودند: به این مرد بنگرید که خداوند دلش را به نور اسلام متور فرمود. من او را دیده بودم که پدر و مادرش بهترین غذا را به او می‌دادند و بهترین لباس را به او می‌پوشاندند، اما علاقه به اسلام، او را به این حال و روز انداخته است.

است، اما رسیدن به آن رنج و تلاش می‌طلبد، در چارچوب همین پیامد منفی شکل می‌گیرد.

* سر دوراهی

دانش‌آموزی را در نظر بگیرید که پس از گرفتن مدرک دیپلم و روشن شدن وضعیت نظام وظیفه، چشم اندازی از آینده را مشاهده می‌کند. در این حال بر سر دو راهی می‌ماند:

یا به وضع موجود دل خوش کند (وضعیتی که ظاهراً مطلوب و مورد پسند اوست) و یا پای در دایره آینده‌ای بگذارد که تا حدودی مبهم و تاریک است، اما در صورت تلاش و پشتکار او را به مراحل ازل کمال علمی و عملی می‌رساند که وضعیت موجود با وضعیتی که در انتظار اوست، قابل مقایسه نیست.

هرگاه این دانش‌آموز ضرب المثل مورد بحث را در بست ببیند، بایستی به وضع موجود و شرایطی که در آن قرار گرفته است، دل خوش کند. حال نقد را بگیرد و آینده‌نسیه را واگذارد. زندگی بی‌دغدغه‌ای را شروع کند و از آینده‌ای که هم مبهم است و هم کوشش می‌طلبد و شاید چون خلوا شیرین باشد صرف نظر کند.

نیز هرگاه پیامدهای این ضرب المثل را به طور درست ببینیم، بیم آن می‌رود که کورسوی همت‌های عادی افراد به خاموشی بگراید و آن گاه نمی‌توان به آینده‌ای روشن دست یافت.

فراموش نکنیم همواره کسانی که توانسته‌اند در

کنارش سفته‌هایی مچاله شده که چند موش مشغول جویدن آن‌ها هستند. زیر این بخش از تصویر این عبارت به چشم می‌خورد: «عاقبت نسیه فروشی». «نقد» و «نسیه» چنین تصویری در ذهن مردم درست کرده است. در این قالب همواره نقد بهتر از نسیه است ولو این که سرکه نسیه باشد و خلوا نقد؛ سیلی نقد باشد و عطا نسیه.

متأسفانه تخلفی که عده‌ای از وعده خود داشته و دارند، این نگرش را ترویج کرده است. اگر مردم مقید بودند که وجه جنس نسیه‌ای را خریدارند به موقع پرداخت کنند، سرنوشت نسیه فروش این گونه نبود.

اما اگر دامنه مشمول این ضرب المثل را به اندازه‌ای کش بدهیم که به وضع موجود راضی باشیم، آن گاه چه بسا حال سرکه‌ای را بر آینده خلوا بی ترجیح داده‌ایم، و این پیامد منفی‌ای است که بر این ضرب المثل مرتب می‌گردد.

راضی بودن به وضع موجود که طبعاً با راحتی و رفاه همراه است و برتری دادن به آینده‌ای که البته بهتر

«سرکه نقد به ز ملوای نسیه»

ضرب المثل‌های مترادفی که با این ضرب المثل در «امثال و حکم» مرحوم علی اکبر دهخدا آمده است، عبارتند از: «سیلی نقد به از خلوای نسیه» و «سیلی نقد از عطای نسیه به».

عبارت‌های مترادفی نیز در مراودات روزانه به کار می‌رود، مثل «حال را بچسب، فردا را کسی ندیده است» و امثال این.

دو کلمه «نقد» و «نسیه» ما را به یاد تصویری می‌اندازد که شاید هنوز هم در برخی مغازه‌ها دیده شود: تصویری است دو قسمتی، بخشی از آن تصویر مردی است میانسال، چاق و چله با سر وضعی آراسته و لبانی خندان و در کنارش اجناسی چیده شده به طور منظم، زیر این بخش از تصویر این عبارت به چشم می‌خورد: «عاقبت نقد فروشی».

بخش دیگری از تصویر، مردی را نشان می‌دهد با سر و وضعی آشفته، صورتی پریشان، لباس مندرس و در